

# در ستایش عقل

چرا دموکراسی و امدار عقلانیت است

مایکل پاتریک لینچ

ترجمه

یاسر میردامادی

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر آسیم

### ۱. آبشخورهای شکاکیت

یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های دهه گذشته به خوانندگان خود می‌گوید که «ایدز از بزرگ‌ترین حقه‌هایی است» که بر گرده امریکایی‌ها نهاده‌اند.<sup>۱</sup> برخی همچنان فکر می‌کنند که واکسن موجب بیماری اوتیسم<sup>۲</sup> می‌شود. دیگرانی که شامل برخی سیاستمداران برجسته و مفسران عمده خبر هم می‌شود، معتقدند که گرمایش جهانی<sup>۳</sup> افسانه است و عده بسیار بیشتری - در واقع چه بسا اکثر امریکایی‌ها - باور دارند که آفرینش باوری<sup>۴</sup> باید در کنار نظریه انتخاب طبیعی در زنگ علوم دبیرستان‌ها تدریس شود.

برخی معتقدان به این امور شاید از این رو چنین اعتقادهایی دارند که صمیمانه معتقدند شواهد علمی دیدگاه آنها را تأیید می‌کنند. اما برای اکثر مردم، شواهد علمی ربط چندانی به باورشان ندارد. بگذارید به مثال تکامل بپردازیم. بر اساس نظرسنجی سال ۲۰۰۷ که از سوی مؤسسه گالوپ<sup>۵</sup> انجام

1. Kevin Trudeau, *Natural Cures: What "They" Don't Want You to Know About* (Alliance Publishing, 2006), p. 327.

از جمله ادعاهای کوین تروود در این کتاب آن است که ساختار دی‌ان‌ای را می‌توان تنها با فکر کردن به آن تغییر داد.

2. autism

3. global warming

۴. creationism؛ آفرینش‌باوری اعتقادی دینی است که بر اساس آن جهان با کنش مستقیم الهی پدید آمده و نه بر اثر فرایندهای طبیعی تکاملی در طی قرن‌های متمادی. - م.

5. Gallup

شده، تنها چهارده درصد کسانی که به تکامل اعتقاد ندارند دلیل اصلی بی‌اعتقادی‌شان را فقدان شواهد به سود تکامل ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> نظرسنجی‌های دیگر حاکی از آن است که اکثر مردم به این نکته واقف‌اند که توافق علمی چشمگیری بر سر صدق نظریه تکامل وجود دارد. به تعبیر دیگر، موضوع این نیست که مردم فکر می‌کنند شواهد علمی به سود نظریه تکامل وجود ندارد؛<sup>۲</sup> بلکه موضوع این است که وقتی پای بسا موضوعاتی وسط می‌آید که مردم واقعاً به آنها دل‌بسته‌اند، شواهد علمی برای آنها متقاعدکننده نیست. وقتی از پرسش‌شوندگان پرسیده‌اند که اگر دانشمندان باور دینی خاصی را «ابطال» کنند آنها چه خواهند کرد، دوسوم آنها اظهار کرده‌اند که تحت هیچ شرایطی باور خود را تغییر نخواهند داد.<sup>۳</sup>

مفسران از این واقعیات برداشت‌های چندگانه‌ای ارائه کرده‌اند: از برداشت‌های جامعه‌شناختی (مردم اعتنایی به علم ندارند) گرفته تا برداشت‌های روانشناختی (هضم برخی ایده‌ها آسان‌تر از ایده‌های دیگر است). این تبیین‌ها ارزش خودشان را دارند؛ اما امکان دیگری را نادیده

۱. این نتیجه از نظرسنجی‌ای به گستره ۱۰۰۷ بزرگسال، که ۱۸ سال یا بزرگ‌تر بودند، برگرفته شده است. این نظرسنجی در ۳-۱ ژوئن ۲۰۰۷ انجام گرفته است. بنگرید به:

Frank Newport, "Majority of Republicans Doubt Evolution," *Gallup News Service*, June 11, 2007.

۲. بر اساس نظرسنجی‌ای که در اوت ۲۰۰۶ از سوی انجمن پیو (Pew) در دین و زیست عمومی و مرکز پژوهشی پیو منتشر شده، ۶۲ درصد پاسخ‌دهندگان گفته‌اند که با اعتبار نظریه تکامل موافق‌اند؛

"Many Americans Uneasy with Mix of Religion and Politics," August 24, 2006, p. 16: <<http://pewforum.org/Politics-and-Elections/Many-Americans-Uneasy-with-Mix-of-Religion-and-Politics.aspx#3>>.

اما نظرسنجی گالوپ، مربوط به ۱۱ فوریه ۲۰۰۹، حاکی از آن است که کمتر از ۴ نفر از هر ۱۰ امریکایی به نظریه تکامل باور دارند.

Frank Newport, "On Darwin's Birthday, Only 4 in 10 Believe in Evolution," *Gallup News Service*, February 11, 2009.

3. David Masci, "How the Public Resolves Conflicts Between Faith and Science," *The Pew Forum on Religion and Public Life*, August 27, 2007.

دیوید ماشی به نظرسنجی‌ای از مجله *تایم* مربوط به اکتبر ۲۰۰۶ ارجاع می‌دهد.

می‌گیرند: اینکه بسیاری از مردم به شدت نسبت به عقل شکاک‌اند. این شکاکیت علت‌های متنوعی دارد. اما سنگ زیرین تمام این علل این اندیشه رایج است که می‌گوید: تبیین‌های «عقلانی» سرآخر بر چیزی دلخواهی بنا شده‌اند. در نهایت، همه‌چیز به اینجا ختم می‌شود که دست بر قضا به چه چیزی باور داری و حس یا ایمان کورکورانه‌ات به تو چه می‌گوید. این ایده قدرتمندی است و قدرت آن تا حدودی از این رو است که بهره‌ها از حقیقت دارد و نیز تا حدودی از این رو است که به‌راستی حس‌رهایی می‌بخشد و همه عقل‌ها را بر سر سفره واحدی می‌نشانند. از همه این حرف‌ها گذشته، اگر دلایل عقلانی، همه و همه، بر چیزی دلخواهی بنا شده‌اند، آن‌گاه چرا اصلاً باید این‌طور فرض کرد که شالوده علم محکم‌تر از شالوده هرچیز دیگری است؟ شما نیز می‌توانید به باور خودتان بچسبید، حتی اگر باور شما در تضاد با شواهد باشد.

با این حال، این ایده نیز چونان بسا ایده‌های قدرتمند دیگر، هنگامی که تا نهایت منطقی‌اش پیش برده شود، زهرآگین می‌شود. این اندیشه که هرچیزی دلخواهی است اصلی از اصول کلیدی جامعه مدنی را از پای‌بست ویران می‌کند؛ آن اصل این است: ما موظفیم درباره کارهایمان به دیگر شهروندان توضیح بدهیم. جامعه‌های مدنی ضرورتاً مبادی آداب یا یکدست نیستند؛ بلکه جوامعی هستند که دلیل‌آوری، تحقیق، پرسشگری و به توافق رسیدن بر سر اختلاف‌ها با دیگران را حرمت می‌نهند. جامعه‌های مدنی در راستای حرمت نهادن به این امور، این ایده را جدی می‌گیرند که راه‌های بهتر و بدتری برای اقامه دلیل، تحقیق، پرسشگری و رسیدن به توافق وجود دارند. اگر شما این ایده را فرو بنهید که معیارهایی از این دست وجود دارند، این ایده را فرو نهاده‌اید که دلیل‌آوری واقعاً فایده‌ای دارد. [در چنین حالتی] غور کردن تبدیل به بازی‌ای جهت لذت بردن از مغزشویی و قدرت‌افزایی می‌شود. نگرش شکاکانه به عقل تعهدمان به جامعه مدنی را ویران می‌کند و از این رو فهم علت‌های این شکاکیت و پاسخ به استدلال‌های شکاکانه اهمیت دارد.

هدف من در این کتاب پرداختن به همین امور مهم است. تلاش من این خواهد بود که شما را نسبت به این نکته متقاعد سازم که نگرانی‌های شکاکانه نگرانی‌هایی جدی و از خیلی جهات قابل فهم‌اند؛ اما می‌توان به آنها پاسخ داد. عقل واجد اهمیت است و دلیل‌گرایی مهم است و اهمیت آن تنها برای آرمان‌های والای دانشگاه نیست؛ بلکه برای بن و بنیان جهانی اهمیت دارد که آستین‌هایمان را بالا زده‌ایم و همگی در دل آن زیست می‌کنیم.

وقتی از «عقل» سخن می‌گوییم، از چه سخن می‌گوییم؟ عقل در وسیع‌ترین معنای کلمه به معنای توانایی تبیین و توجیه باورها و تعهداتمان است. بنابراین ارائه یک دلیل برای چیزی عبارت است از توجیه یا تبیین آن. اما «عقل» اغلب در معنایی قدری محدودتر نیز به کار می‌رود. «کاربرد عقل» در معنای محدودتر کلمه، به معنای کاربرد روش‌هایی معین، استناد به منابعی خاص و به کار بستن رویه خاصی در مواجهه با دیگران است. این روش‌ها، آشکارتر از همه، شامل نتیجه‌گیری منطقی (چه «استنتاجی»<sup>۱</sup> چه «استقرایی»<sup>۲</sup>) و نیز شامل چیزی می‌شود که اغلب «مشاهده» نام دارد - یعنی استنتاج بر اساس تجربه حسی.<sup>۳</sup> ما رویه علمی را به این معنا سرمشق

۱. استدلال استنتاجی شکلی از استدلال منطقی است که در آن اگر مقدمه یا مقدمات استدلال صادق باشند و شکل استنتاج نیز معتبر (valid) باشد، آن‌گاه نتیجه ضرورتاً صادق است (یعنی کذب نتیجه محال است). یک شکل از استدلال استنتاجی استدلال قیاسی است. این نمونه‌ای از استدلالی قیاسی است: ۱. سقراط انسان است. ۲. هر انسانی میراست. ۳. پس سقراط میراست. - م.

۲. استدلال استقرایی، شکلی از استدلال منطقی است که در آن، مقدمات استدلال، در صورت موفقیت، صرفاً احتمال صدق نتیجه را افزایش می‌دهد؛ اما صدق آن را ضرورتاً نشان نمی‌دهد (یعنی کذب نتیجه محال نیست) به‌خلاف استدلال استنتاجی. این نمونه‌ای از استدلال استقرایی است: ۱. سقراط انسان است. ۲. هر انسانی معمولاً زیر صد سال عمر می‌کند/ کرده است. ۳. پس سقراط زیر صد سال عمر می‌کند/ کرده است. - م.

۳. به معنای دقیق کلمه می‌توان میان دو امر تمایز نهاد: میان ادراک حسی (sense-perception) به‌خودی‌خود - مانند باوری که بی‌درنگ بر اثر حواسمان شکل می‌گیرد - و آنچه که در اینجا «مشاهده» (observation) می‌نامیم - که عبارت است از نتیجه‌گیری آگاهانه یا ناآگاهانه بر اساس ادراک حسی. عموماً تصور بر این است که در ادراک حسی، عقل به کار گرفته نمی‌شود، اما در مشاهده چرا. اما در تجربه عادی بزرگسالان، ادراک حسی و مشاهده به‌شکل ناگشودنی درهم‌تنیده است.

کار عقلی به حساب می‌آوریم: رویه علمی به اصول معینی پایبند است که آن اصول برای روش‌هایی مانند مشاهده و منطق نقش ممتازی قائل می‌شوند.<sup>۱</sup> دغدغه‌های شکاکانه نسبت به عقل ناظر به همین معنای محدودتر عقل است. این دغدغه‌ها سه آبخخور اصلی دارند. آبخخور نخست شکاکیت از این گمان مایه می‌گیرد که هر نوع دلیل‌آوری در نهایت «دلیل‌تراشی»<sup>۲</sup> است – یعنی کاری عطفی به ماسبق است و پس از آن از راه می‌رسد که احساساتمان ما را پیشتر به چیزی پایبند ساخته باشد. از وارونه‌کاری‌های روزگار آنکه خود علم اخیراً به پشتیبانی از این اندیشه شکاکانه برخاسته است. برخی پژوهشگران استدلال کرده‌اند که داده‌های روزافزون روانشناختی حاکی از آنند که عقل نقش علی‌چندانی در زندگی مان ایفا نمی‌کند؛ بلکه احساسات و عواطف این نقش را ایفا می‌کنند و در نتیجه، احساسات و عواطف مهم هستند و نه عقل، به خودی خود. پای اثرگذاری علی که وسط می‌آید، عقل «معزول است و فرمانی‌اش نیست».<sup>۳</sup>

آبخخور دوم و ظریف‌تر شکاکیت آن است که ما نمی‌توانیم برای اعتمادمان به عقل – بدون فروغلتیدن به دور – دلایلی دست و پا کنیم. این چالش می‌پرسد: از اعتمادمان به علم چگونه دفاع می‌کنیم – با سهم بیشتری از خود علم؟ این کار انگاری به این می‌ماند که از قابل اعتماد بودن یک فروشنده ماشین به این شیوه دفاع کنیم که از او بخواهیم قسم بخورد که همیشه راست می‌گوید. جناح راست فرهنگی امریکا این واقعیت را که عقل، بدین شیوه، دوری است به این معنا می‌گیرد که این واقعیت

۱. بسیاری از فیلسوفان «عقل» را به معنایی از این‌هم محدودتر به کار می‌برند. آنها عقل را به معنای توانایی درک صدق پاره‌ای گزاره‌ها به‌نحو مستقل از تجربه یا به تعبیر دیگر به‌شکل پیشینی [مقدم بر تجربه] (a priori) به کار می‌برند. من با تعقل پیشینی مخالف نیستم؛ اما در این کتاب سر و کار من با آن معنا از عقل است که نمود آن در روش علمی است.

## 2. rationalization

۳. ترجمه برگرفته از غزلی از سعدی: «ماجرای عقل پرسیدم ز عشق / گفتم معزول است و فرمانی‌اش نیست». – م.

ثابت می‌کند که علم هم «چیزی نیست جز نوع دیگری از ایمان». از نظر این جناح، علم و دین از سر یکدیگرند یا چه‌بسا علم از دین دون‌پایه‌تر باشد. نکته شگفت ماجرا اینجاست که برخی از چپ‌گرایان فرهنگی نیز از همین مقدمات نتیجه می‌گیرند که روش‌های علمی تنها یک نوع از انواع روش‌شناسی‌هاست و راهی اصولی برای انتخاب میان انواع مختلف روش‌شناسی‌ها وجود ندارد. اگر بخواهم تعبیر ملال‌آوری به کار ببرم، از نظر آنها دلایل «نسبی»‌اند و حاصل دیکته فرهنگی‌مان هستند و یا وابسته به رنگ‌به‌رنگ شدن‌های روانشناسی فردی‌مان.

آبشخور دوم شکاکیت به فلسفه یونان باستان بازمی‌گردد. این امر، خود، نشانگر دودلی ژرف تمدن غربی نسبت به عقل است. یونان زادگاه فلسفه و سرزمین رؤیایی عقل است؛ اما در عین حال مکانی است که پیروان پیرون<sup>۱</sup> چهار قرن پیش از مسیح، برای نخستین بار، استدلال کردند که عقل از پس دفاع از خویش بر نمی‌آید. بعدتر، نگرش شکاکانه به عقل بخشی از تفکر صدر مسیحیت شد و پرسش مشهور ترتولیان<sup>۲</sup> را برانگیخت که: «آتن را به اورشلیم چه کار؟» - که منظور از آن چیزی در این مایه‌هاست که: عقل را به ایمان چه کار؟ بنابراین، در حالی که غرب مدت‌هاست به نهادینه کردن نقش عقل در جامعه مباحثات می‌کند، تخم نگرش شکاکانه به نقش عقل را نیز در خود پرورانده است.

آبشخور سوم نگرش شکاکانه به عقل آن است که از دیدگاه شکاکان، عقل صورتک باطلی به چهره می‌زند: عقل ادعای آشکار کردن حقیقت عینی را دارد. اما به نزد بسیاری از طیف‌های مختلف فرهنگی، حقیقت عینی توهم است - چه‌بسا توهم مفید و کارسازی هم باشد اما در هر صورت سراسر توهم است. بهتر آن است که باور به حقیقت را کنار نهاد و این نکته را پذیرفت که نه عقل و نه هیچ‌چیز دیگر نمی‌تواند حقیقت را بر ما

1. Pyrrho

2. Tertullian

آشکار سازد. برای کسانی مثل من که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به مؤسسات آموزش عالی و دانشگاه رفتند، این دیدگاه آشنایی است. در آن روزگار پُر جوش و خروش، به انکار «فرا روایت» مربوط به عقل‌گرایی عصر روشنگری به چشم پیروزیِ حقیقیِ پست‌مدرنیسم نگریسته می‌شد - نگرشی که از وارونه‌کاریِ خالی نبود.

پست‌مدرنیسم دیگر «سوگلی» دانشگاه نیست و به نظر من مجموعاً این اتفاق مثبتی است. در عین حال نقدهایی که مدافعان پست‌مدرنیسم علیه عقل‌گرایی عصر روشنگری مطرح کردند نقدهای حسابی و مهمی بودند. من از عقلِ یکه و یگانه دفاع نخواهم کرد و نیز از این توهم دفاع نخواهم کرد که عقل آمیخته به ارزش نیست و نیز از این ایده دفاع نخواهم کرد که عقل واجد بنیان‌هایی پایه است و نه از این ایده که در تجربه «داده» ای بی‌پیرایه و بی‌طرف وجود دارد. دفاع من از عقل دفاعی طبیعی باورانه<sup>۱</sup> است. دفاع من از عقل، همان مقدار که از برخی منتقدان عقل، مانند دیوید هیوم<sup>۲</sup> الهام می‌گیرد، از مدافعان سرسخت‌تر عقل مانند افلاطون<sup>۳</sup> هم الهام می‌گیرد. من هم مثل پراگماتیست‌های امریکایی فکر می‌کنم که بهترین چیزی که در دفاع از عقل می‌توان گفت - چیزی به‌واقع که باید گفت - آن است که عقل نقشی محوری در تمام فرهنگ‌های عمومی سالم ایفا می‌کند. این کتاب همچنین قصد ندارد که به دین یا معنویت حمله کند. مسأله این کتاب این نیست که خدا وجود دارد یا نه. من همچنین علاقه‌ای به زدن پنبه<sup>۴</sup> «ایمان» ندارم - دست‌کم ایمان به معنای پُردردسر کلمه که به معنای «باور آوردن بدون دلیل آشکار» است. در واقع به نظرم ما گاهی چاره‌ای نداریم جز آنکه برخی اصول را بدون دلیل بپذیریم. مشکل این نیست؛ مشکل این است که فکر کنیم این بدان معناست که نمی‌توان برای این اصول دلیلی ارائه کرد و در نتیجه باید در باب عقل در گفت‌وگو عمومی

1. irony

2. naturalist

3. David Hume

4. Plato



دودلی پیشه کرد. این به‌راستی ایده بدی است و دریافتِ اینکه چرا چنین است سخت نیست.

## ۲. دموکراسی در مقام بستر عقلانیت

ایالت تکزاس سالانه اقدام به خرید یا توزیع ۴۸ میلیون کتاب درسی در مدارس عمومی این ایالت می‌کند. به این ترتیب، این ایالت دست به دیکته کردن چیزی می‌زند که قرار است در اکثر کتاب‌های درسی مدارس سراسر امریکا یافت شود. از این رو، جای شگفتی نیست که محتوای این کتاب‌ها توجه زیادی به خود جلب کرده باشد. محتوای این کتاب‌ها در واقع محور پاره‌ای از ژرف‌ترین بحث و جدل‌های فرهنگی در امریکا بوده است. یکی از این بحث‌ها حول این موضوع می‌چرخد که آیا باید آفرینش‌باوری را در قالب نظریه علمی معتبری در باب منشأ حیات به بچه‌ها درس داد یا نه. به نظر برخی اعضای هیأت‌رئیسۀ بخش آموزش ایالت تکزاس، آفرینش‌باوری باید در مدارس تدریس شود. آنها از جمله این‌گونه استدلال کرده‌اند که توطئه‌ای در کار است تا از یک سو نواقص نظریه تکامل پوشانده شود و از سوی دیگر شواهد به سود این ایده که زمین و تمام ساکنان آن آفریده خدای مسیحیت است پنهان بماند. بحث و جدل دیگری حول و حوش پایه‌گذاری ایالات متحد امریکا و نیز تاریخ آن شکل گرفته است. اعضای مختلف هیأت‌رئیسۀ بخش آموزش و مدافعان آنها دست به لابیگری پیگیرانه و اغلب موفقیت‌آمیزی زدند تا ادبیاتی را وارد کتاب‌های درسی تاریخ کنند که بر حقیقت اعتقادی آنها مهر تأیید می‌زند: ایالات متحد با این قصد و نیت بنا شد که «ملتی مسیحی» باشد و علاوه بر این، پایه‌گذاری این کشور در ظلّ عنایات خاصه الهی بوده است.<sup>۱</sup>

۱. بنگرید به:

C. Dunbar, *One Nation Under God* (Oviedo, Fla.: Higher Life Development Services, 2008), Russell Shorto, "How Christian Were the Founders?" *New York*

مورد هیأت‌رئیسهٔ بخش آموزش ایالت تکزاس امریکا نمونهٔ جذابی از این نکته است که چگونه نگرش شکاکانه به عقل می‌تواند پیامدهایی کاملاً عملی داشته باشد. منظورم این نیست که وقتی هیأت‌رئیسه تصمیم عملی‌شان را می‌گرفتند که چه چیزی را در کتاب‌های درسی‌شان بیاورند و چه چیزی را نیاورند، بحث‌های پُر طمطراق شکاکانه هم در دستور کار مذاکره قرار داشته. این تصمیم‌ها بی‌شک نتیجهٔ علت‌های مختلفی - عمدتاً سیاسی و نیز بسا علت‌های محلی - هستند. اما انگیزهٔ واقعی طرف‌های نزاع هرچه که باشد، این اختلاف نظر صرفاً سیاسی نیست؛ این اختلاف نظر حتی فقط در مورد واقعیات هم نیست. این اختلاف ریشه در این امر نیز دارد که بهترین شیوهٔ درک و دریافت واقعیات - یعنی درک و دریافت اموری که می‌توان آنها را اصول معرفتی نامید - چیست. اصول اخلاقی به ما می‌گویند چه عملی عقلانی است. اصول معرفتی به ما می‌گویند چه باوری عقلانی است؛ این امر شامل این نیز می‌شود که به چه روش‌های باوری باید اعتماد کنیم و آنها را از همه ارزشمندتر به شمار آوریم. این پرسش که کدام‌یک از اصول معرفتی را باید برگرفت، به بحث‌های محلی مانند بحث تکزاس معنای وسیع‌تری در فرهنگ ملی [امریکا] می‌بخشد. این بحث به این نگرانی بنیادی دامن می‌زند: چگونه اختلاف نظرها در مورد ارزش‌هایی از این دست را فیصله دهیم؟ برای دفاع از دیدگاه خودمان به چه دلایلی دست یازیم؟

کسانی را می‌شناسم که در مقابل این پرسش‌ها به نشانهٔ بی‌خیالی شان بالا می‌اندازند. آنها می‌پرسند چرا من باید دغدغهٔ متقاعد کردن کسانی را داشته باشم که اصول معرفتی‌ام را قبول ندارند؛ چرا من باید دغدغهٔ متقاعد کردن کسانی را داشته باشم که از درک این واقعیت آشکار عاجزند که علم همیشه روش شناخت بهتری در باب منشأ حیات در کرهٔ زمین است؟

→

*Times Magazine* (February 11, 2010), pp. 32-47; James C. McKinley, Jr., "Texas Conservatives Seek Deeper Stamp on Texts," *New York Times*, March 10, 2010.